ناگفته‌های «کیانوش عیاری» در گفت‌وگویی صریح با «مهرداد حجتی»

گروهی سینما را قُرق کرده‌اند

کیانوش عیاری سمت راست، مهرداد حجتی سمت چپ، عکس: امیر عظیمی شیری

پلاتو

آقای «عیاری» حق شما این نیست

رخشان بنی اعتماد

● سال ۱۳۶۳ بادم نیست از چه طریق برای دستیاری «کیانوش عیاری» در فیلم «تنوه دیو» دعوت شدم. هیئتی بودیم و شناختم از او فیلمساز شناخته شده‌ای بود در میان جمع سینماگران سینمای آزاد. تنوره دیو دومین تولید بنیاد تازه پای فارابی بود و همه از مدیران بنیان گذار و کارکنان و تازه ورودها به عرصه سینما در معرض تجربه‌های نو امروز وقتی دست به نوشتن این یادداشت می‌رود و یادآوری خاطرات آن سال‌ها دلیل زندگی و فاصله‌گیری‌ام از سینما را در این دوران بیشتر حس می‌کنم. امکانات در حداقل ممکن و شور و انرژی همه‌مان بی‌نهایت. پیشنهاد کار با عباری شوق‌انگیز بود و ارزش این تجربه برای همیشه با من ماند. کار پیش تولید را در اتاقی در ساختمان شماره یک فارابی کوچه ایرج شروع کردیم. باز هم یادم نیست که چرا قرار براین شد که برنامه‌ریزی پروژه را هم من انجام دهم. از همان ابتدای کار و برخورد با کیانوش دریافتم که آنچه را ما از فیلمنامه نوشته شده در دست داریم، کلیشی از یک قصه است و آنچه قرار است ساخته شود در ذهن بصری او آنچنان جاافتاده است که فقط بر پرده می‌شود دید. بخش اصلی کار در کویر کاشان فیلمبرداری می‌شد. گروهی که تعدادمان کم هم نبود به راه افتادیم. سفری به یاد ماندنی همراه با فیلمساز جوانی که با روحیه پر نشاط اما فشار و تفکری به غایت ناوی‌افته، لشگری را به دنبال خود می‌کشید با امکاناتی که نبود و بودجه‌ای که نبود و بعدا قرار بود برسد. توصیف شرایط کار، در آن گرمای طاقت‌فرسای کویری، در حالی که بسیاری از روزها حتی آب خنکی برای نوشیدن افراد گروه نبود به ذکر مصیبت می‌ماند که از آن می‌گذرم اما در همان شرایط، زیر هره داغ آفتاب کویری، کیانوش فیلمش را نما به نما با چنان وسواسی و حوصله‌ای می‌ساخت که گویا بلاذری بنویسیاش را در اختیارش قرار داده بودند. در جزیات آن‌گونه دقیق و پر سرخوشانه‌ای مصر بود که کار با او برای خیلی از افراد گروه سخت می‌کرد. اما شک ندارم که تا سال‌ها بعد و تا این زمان آگاه مرگفت دیوسازی برای کار با او پیش‌آید همه آنها با اشتیاق استقبال خواهند کرد چرا که کار با عباری کلاسی برای آموختن سینماست. برای خود من کار با عباری مهم‌ترین تجربه یادگیری‌ام در سینما بود و بارها به خودش گفتم که هنوز هم مشتاقم روزی در پروژه‌ای در کنار کار او باشم. هر چند که متواضعانه لحظه زیبه و خود را به نشیدن زده همه آنچه را که نوشتم شاید برای همه کسی که از نزدیک با او کار کرده‌اند حرف تازه‌ای نباشد اما می‌خواستم به اینجا برسم که همیشه حسرت کم کاری کسی‌اش بر دل ماست که تعداد‌شان زیاد نیست و برای من، نقوایی و عباری دو مهم‌ترین‌اند که از آثار سینمایی‌اش جایی را در تاریخ سینمای ایران خالی می‌گذارد. حتی عباری از این سینما این نیست. حق عباری به شهادت آثارسینمایی‌اش این نیست. حق عباری کم و کاستی‌های تلویزیون هم سریال می‌سازد، احترام به شعور بینده‌اش را از این حال بنده‌اش نیست. که از آثار سینمایی‌اش نیست. این نیست حق عباری صرفا از گذاشت برگزار کردن و تقدیرنامه دادن نیست. حق عباری فیلم ساختن است و برداشتن دغدغه‌هایی که در دست و پای او را بسته و ذهن خلق و هوشمند او را درگیر کرده است. در همه این سال‌ها و بعد از نشاط خود و زیبایی آنکه خلاقیت و دیوسی خانوادگی، همیشه او را شما و اهالی کار و سینما نامیده و برای اولین بار در این نوشته او را با نام کوچک خودمانی‌اش می‌خوانم. این جد حتما از خطاب به خود شما می‌نویسم که آقای عباری، خانه پدری‌تان آباد که ما شما بسیار آموختیم.

از گیبه‌های تلفنی اظهار علاقه کرد فیلم «خانه پدری» را ببیند. چند ماه بعد به واسطه مسافری یک نسخه DVD فیلم را برای او فرستادم. فیلم را دید و پسندید. چند ماه بعد، اوایل مرداد امسال ما من تماس گرفت. این بار از «توکیو» بود. تبریک گفت. فکر کردم این تبریک تولدم است. گفتم: چند ماهی گذشته گفت: این تبریک پذیرفته شدن فیلم «خانه پدری» در بخش افق‌های جشنواره نیز است. فکر کردم مثل همیشه شوخی می‌کند. اما گفت داور همین بخش جشنواره است و فیلم را برای مدیران جشنواره فرستاده و آنها هم انتخابش کرده‌اند. «امیر نادری» می‌دانست فیلم پروانه نمایش ندارد. اما یقین داشت با انتخاب آن در وینز مدیران سینمایی ایران نگاه دیگری خواهند داشت و شرایط صدور پروانه نمایش برای فیلم را به وجود می‌آورند و اضافه کرد در صورت نیاز، خودش با مدیران تلفنی صحبت خواهد کرد کات.

کسانی که با امیر نادری آشنایی دارند این تکیه‌کلام جذاب او را می‌شناسند که وقتی می‌گوید: کات، یعنی بحث را تمامه ندهیسه. یا حرف روی حرف من نباشد. با این تصمیم‌گیری کاملا درست است و چه می‌دانم، شاید هم یعنی، خفا!

دو روز بعد کنفرانس مطبوعاتی «آلبرتو باربرا» مدیر جشنواره وینز در «رم» برگزار شد و نام فیلم «خانه پدری» هم رسما اعلام شد. نمی‌ان‌ون گفت از شنیدن این خبر ناراحت شده. هر حال انتخاب یا عدم انتخاب یک فیلم در جشنواره با قواره و هیبت وینز برای هر فیلمسازی در هر کجای دنیا، حتی یک فیلمساز نیویورک‌نشین، اگر آرزو هم نباشد، لااقل نشانه خوبی از کیفیت اثر است. فکر کردم با انتخاب فیلم برای نمایش در وینز شاید امید برای حل مشکلات آن در سازمان سینمایی کشور بیشتر شود. ۲۸ ساعت بعد، روز شنبه پنجم مرداد به دفتر آقای «جواد شـعفری» - مدیر سازمان سینمایی کشور - رفتم. بی‌آنکه دلقی برای ملاقات داشته باشم. ایشان با خشونویی، پذیرایم شد. ماجرای عرضه فیلم توسط «امیر نادری» به جشنواره ونیز را تعریف کردم و آقای شعفری با خوش‌خلقی صادقانه‌ای گفتند: امیر نادری مثل خودت خوشرنـــانی اســـت و خوشرنانی‌ها هم گرم و مهربان هستند. او خواسته مثل یک برادر بزرگتر با یک دوســـت برای شما کاری بکند و طبیعی است که از فیلم خوشش آمده و چون داور ونیز هم بوده از فرصت استفاده کرده و فیلم را برای آنها ارسال کرده است.

در تماسی لحظاتی که آقای شعفری درباره اقدام امیر نادری صحبت می‌کردند جز خوشبینی و مثبت‌اندیشی، نشان دیگری نمی‌دیدم. قطعا این حق برای ایشان محفوظ بود که نگاه بدبینانه‌ای نسبت به حرف‌های من داشته باشند. که اگر چنین بود می‌باید رگ‌هایی از بدبینی را در واکنش ایشان می‌دیدم. که البته هرگز ندیدم. این برایم ارزشمند بود. نگران بیرون کشیدن فیلم از جشنواره ونیز بودم. یقین داشتم واکنش‌ها را برمی‌انگیزد و ابعاد آن گسترده‌تر می‌شود و سر از جاهایی در می‌آورد که ارزش ندارد. با طرح این نگرانی، آقای شعفری مساله تحریم جشنواره را مطرح کردند. بدرغم اینکه سروصدای رسانه‌ای چنین تحریمی به سود فیلم بود آن را تایید نکردم. آقای شعفری با همان لحن دوستانه و صداقتبه صادقانه گفتند: شما مجبور نیستید تحریم جشنواره ونیز را تایید کنید. حتی می‌توانید در رسانه‌ها مخالفت کنید. ما از طرف خودمان این حرف را مطرح می‌کنیم.

از این خبرخواهی خوشم‌آمد و به دلم نشست. در ادامه صحبت‌ها، آقای شعفری خواست تا فیلم «خانه پدری» را در سه لندار اصلاح کنم. اولی با اصلاح کمتر، دومی با اصلاحی بیش از اولی و سومی با اصلاحی بیش از آن دو؛ و تاکید کردند این سه اندازه، در سه نسخه به سرعت، ظرف دو تا سه روز آینده آماده شوند، چون وقت زیادی نداریم. توجه کنید به کلمه «داریم» آقای شـعفری ناگفتند «وقت زیادی نیست» یا هشـــدا وقت زیادی ندارید» گفتند «وقت زیادی نداریم» ایشـان خود را بخشـی از این اتفاق می‌دانستند. احتمالا احساس می‌کردند حضور یک فیلم ایرانی در جشنواره‌ای به آن اهمیت خواسته خودشان است. امیدوار بودند با کیی کمتر اصلاح شده بتوان شورا را متقاعد به صدور پروانه نمایش کرد.

هنگام تشـکر و خداحافظی و خروج از دفتر، باز هم تاکید کردند که حتما تا دو سـه روز آینده این کار انجام شـود که انجام هم شد. تا دو هفته در انتظار اظهارنظری در این ارتباط ماندم و دسـت آخر از سـر یلس با امیر نادری تماس گرفتم و مسیر طی شده را برای او تعریف کردم. تاکید کردم نمی‌شایستی عایدم نشده شما با مدیر جشنواره ونیز صحبت کنید؟ فیلم از جشنواره ونیز برنمی‌گشت دور شود. امیر نادری به شدت مخالفت کرد و شماره تلفن آقای شعفری را خواست تا خود تماس بگیرد. او قصد داشت خودش مستقیما با آقای شـعفری صحبت کند و با گفت کات بحث را تمام کرد. و البته سه روز بعد تماس گرفت و گفت: «آلبرتو باربرا» گفته تحت هیچ شرایطی وقتی رئیم فیلم اعلام شود از جشنواره کنار گذاشته نخواهد شد. این ضبلط و قانون جشنواره است و تغییرناپذیر است.

به این ترتیب خروج فیلم «خانه پدری» از برنامه‌های جشـنواره متنفی شد و سه روز بعد هم بنیاد پرسـه رسـمی اعلام کرد هیچ فیلمی از جشنواره کنار گذاشته‌نمی‌شود.

فیلم به داستانی را روایت می‌کند؟ آن حادثه که همه از آن صحبت می‌کنند چیست؟ مگر قرار است تماشاگر با چه حادثه نامتعارفی روبه‌رو شود؟ قدری ما را به حادثه بیرید تا بفهمیم در آن چه می‌گذرد؟

فیلـم «خانه پدری» قصل دختری را به دسـت پـدرش روایت می‌کند. آغاز فیلم به حدود ۸۰ سـال پیش باز می‌گردد. به زمانی که جامعه ریشـی سـنتی دارد. خواهر لطیف مردان به نحوی تنبیده در بازار است. همان بازار سنتی بازاری که هم‌آگون هم پرچمدار سـنتیست. در آن روزگاران، زنان در حیرچه‌خانه‌ها مرعوب‌کنندگی این صحنه کاملا حساب شـده است تا متماشگر بخش اعظم فیلم را که بسیار آرام ساخته شده، در کمال آرامش ببیند و زندگی خاطره را لمس کند و درگیر انتهایی مشـابه صحنه قتل نشود. این مهندسـی فیلم نباید نادیده گرفته شود. همانند عدم توجه به جزییات کاری خریایی که ممکن است با کم دقتی جوشـکار باعث فرو ریختن ساختمان شود. مثل سـیم بسـیار باریکی در آخرین مرحله از سلسله اتصالاتی که دو واگن را به هم وصل می‌کند که کسـان همین اتصال ناچیز می‌تواند سلسله گسـیختاری را در پی داشته باشد تا آنجا که همه واگن‌ها به مخاطره بیفتند.

حذف صحنه قتل از منظر طراحی سـاختمان فیلم به اهمیت همان سـیم بسیار باریک یا همان جوشکاری ناقابلی است که می‌تواند همه چیز را در صورت شکستن یا گسـستن همه بریزد و حتی تلف‌شود کند.

در آسـتانه جشـنواره فجر سال ۹۰ به من گفتند این اصلاحات فیلم توان‌فرسا بود که این برای خروج فیلم از کشور نیاز به نظر ویژه شورا هسـت که ظاهرا شانس زیادی ندارد.

این نوع نگاه قطعا دعوت ناشونه‌ای است برای پنهان کاری و تشویقی برای سرخ نگه داشتن صورت با سیلی که حتی بند کردن به دهان تک دندان بیرزن روستایی فیلم «زیر درختان زیتون» با تصور بی‌آبرو شدن ایرانی و به زیر سوال بردن شخصیت متعصبی مثل «عباس کیارستمی»

چرا امیرنادر به حذف آن صحنه دارند؟

نمی‌دانم. البته می‌دانم او در انتظار اعلان رسمی نمی‌دانم. اگر اظهارنظرهای سـال ۸۹ را کنار بگذارم. فعلا روی همین صحنه قتل دخترتوسط پدر تمرکز کرده‌اند اما مایل هسـتم نکته‌ای در همین ارتباط بگویم. این صحنه به راستی سخت، دشوار، تلخ، مردسالارانه، نابرابرانه و بی‌رحمانه است که می‌خواهد با کسی دختـر به منزله محو و نابدید کردن همه باورهایی که در بطن هر دختر زنی وجود دارد تعصب را تفسیر کند. در چنین فضایی هیچ زنی حق عبور از خطوط قرمز که سهل است حق فکر کردن به آن را هم ندارد.

حسـابیتی که این صحنه به وجود آورده، شـاید بهانه‌ای اسـت برای به زبان نیاوردن ذهنیاتی که حتمی می‌زنم یکی از آن اسـت که فیلم به ریشه زده. از آن بدعت ناگوار اسـت. درست از آن منظر که خشونت علیه زنان، مختص جوامع اسلامی و شرقی نیسـت. براسـاس آمار و گزارش‌هایی که دسـتیابی به آن بسیار آسان اسـت. خشونت علیه زنان امری جهانی اسـت. در کشورهای پیشرفته، مدرن و باسواد جهان مثل اروپای‌غربی و امریکای‌شمالی هم آمار خشونت علیه زنان قابل توجه و گاه نگران‌کننده است. پس بر این اسـاس فیلم به ریشه‌زده است.

بالای ممیزی‌هـای فیلم از زیر سوال می‌برد. شگفت‌زده به خلاصه فیلمنامه‌ای فکر می‌کردم که ماه‌ها پیش برای دریافت پروانه سـاخت به وزارت ارشـاد داده بودم. مگر من از طرح ارایه شـده عدول کرده بودم؟ که اگر آن طرح را بخواهید متوجه خواهید شـد پایان فیلم به گونه‌ای معتدار تعدیل شـده اسـت. البته در مدیران سازمان، سرهنگ «سلطانی» مدیروقت «حاجی هنر» در مقام شریک تمام‌وقد از فیلم دفاع کرد.

گویا از طرف مسائل کماکان به قوت خود باقی است؟ یعنی اصرار آقایان به حذف صحنه قتل؟

در بازبینـی مجدد در دی سـال ۹۰، مواردِ اصلاحی به شـکل قابل‌توجهی کاهش یافت. اما صحنه قتل دختر فقط دغدغه اعلام شـد. هنوز این پرسـش برایم مطرح است که اگر صحنه قتل، خشن و آزاردهنده است و اگر روح و روان را می‌خراشد و اگر تماشاگر را می‌ترساند، آیا نباید گناهش متوجه فیلم و سازندگان است و بس این صحنه بنیان فیلم «خانه پدری» است. تلاش برای مرعوب‌کنندگی این صحنه کاملا حساب شـده است تا متماشگر بخش اعظم فیلم را که بسیار آرام ساخته شده، در کمال آرامش ببیند و زندگی خاطره را لمس کند و درگیر انتهایی مشـابه صحنه قتل نشود. این مهندسـی فیلم نباید نادیده گرفته شود. همانند عدم توجه به جوشکاری خریایی که ممکن اسـت با کم‌دقتی جوشـکار باعث فرو ریختن ساختمان شود. مثل سـیم بسیار باریکی در آخرین مرحله از سلسله اتصالاتی که دو واگن را به هم وصل می‌کند که کسـان همین اتصال ناچیز می‌تواند سلسله گسـیختاری را در پی داشته باشد تا آنجا که همه واگن‌ها به مخاطره بیفتند.

چرا در طول این مدت، نزدیک به دو سال سکوت کردید؟ با هیچ رسانه‌ای گفت‌وگو نکردید؟ گویا برای گفت‌وگو خیلی تحت فشار بودید؟

به‌خاطر منافع فیلم نمی‌خواستم صحبت کنم. می‌دانید در وینز با غلط بودن این روش اطمینان ندارم اما هر حرفی که زده می‌شود نتیجه دیگری به بار می‌آورد.

خیلی دل پری دارید! نمی‌خواهید سردلتان را باز کنید و حرف بزنید؟

بسـیاری از حرفهایم از سـال ۱۳۶۳ تا به امروز در سکوت دفن شدند. فراموش نشان نکردم اما تلاش کردم‌اثر دیگر دغدغه‌ام نباشند. هم‌اکنون بدوداند و همچنان هم‌اکنون هم‌اکنون هم‌اکنون. بلاهایی در ارتباط با همه فیلم‌هایم متحمل شدم. در اغلب موارد حق زیادی برای خودم قایل نبودم‌ام و همین باور، سکوت‌های ما توجیه می‌کرد. بهتر است به فکر فیلم بعدی‌ام باشم. به بیدار کردن مسائل خفته.

شـما همه‌ای بر سر فیلم «آنـــسوی آتش» چه رفت؟ می‌دانید بر سر فیلم «بازباران» چه رفت؟ بر سر فیلم «پوران با نیوون»؟ آنچه که باید بر زبان آورد حرف نیست‌انفجار است.

کیانوش عیاری در همان لحظه، سـکوت می‌کند، من هم ترجیح می‌دهم به احترام او سکوت کنم. سکوت معنادارتری است. لحظاتی اینچنینی در سکوت سپری می‌شود. چندی بعد او است که به حرف می‌آید و سکوت را می‌شکند.

فیلم «بازباران» نخسـتین فیلم ایرانی بود که برای فسـتیوال کن انتخاب شد. اما فیلم توسط وزارت ارشاد از «کن» برگردانده شد. آن سال، من خودم فیلم را فرستاده بودم. البته حرفی از سوی مسوولان در این خصوص که نمی‌توان فیلم را فرستاد بر زبان نیامده بود. کسی جیزی نگفته بود. اما وقتی فیلم فرستاده شد با یکباره ماجراهای بعدی پیش آمد. با بازگرداندن فیلم از جشـنواره «کن»، یک شـش از سینمای ایران – در سال ۱۳۷۲ – گرفته شد.

۱۹ سال پیش با چنین اقدامی، آن هم به دلایل کاملا غیرمنطقی و سلیقه‌ای، شانس بزرگی از من دزدیده می‌شود و باز به دلایل طولانی این زخم بر دهن و روح من باقی می‌ماند.

مسوولان وقت وزارت ارشاد، چیزی از آن ماجرا باشدش؟ اعتون پس از گذشت این همه سال چه احسـاسی دارند؟ راضی و سربلندند؟

چه کسی آن موقع وزیر ارشاد بود؟

در زمان اتفاق «بازباران» «علی لاریجانی» وزیر بود. برگردیم به ادامه صحبت! اینکه با یک دسـتور ساده اتفاق بزرگی برای یک فیلم و سازنده‌اش رخ می‌دهد. عین مورچه‌ای که با یک‌ضربه ساده چندوجب آن طرف‌تر پرت می‌شود. «بازباران» و من با آن دسـتور ساده به حاشـیه رانده شدیم و برای به آمر آن دسـتور ساده هیچ اتفاقی نیفتاد و هیچ رحمتی را هم متحمل نشد الا حرکت آوارهای که باید می‌گفت فیلم «بازباران» را از جشـنوار کن برگردانید با دستی که باید سنگینی قلمی را تحمل می‌کرد و می‌نوشت فیلم «بازباران» را از جشنوار کن برگردانید. این بن بودم که باید با بدهی‌های فیلمنشـته‌ام کنار آمده‌ام این بن بودم که باید باز هم بدانم تا دقیقا برعکس، برای فضایی مثبت یک صف دسـتخوش مشـکلاتی شـده و در آن صـفحه‌ایی پدیده آمده باشد، من مقاومت کنم تا بتوانم اتفاق دراتر رخ دهد. انجمن‌ها و کانون‌های مختلف بدوی می‌آیند. اگر سینمای ایران سندیکایی داشته باشد، باید یکی باشد. همه قدرت سینما باید در آن متمرکز و دایلـــور هم اگر باید در آنجا تدبیری از سوی مدیران شد. مثل دخالتی که من تا آن قدر که به سبک و سیاق «بازاخانه» فیلم می‌سازد همه باید در آن مکان زیر یک سـقف در کنار هم باشند. چون به خاطر ایدههای فیلمسازی‌شان دور هم جمع نشـده‌اند. باید یک صیافت از منافع صنفی‌شان است که یکجا گرد هم آمده‌اند به عبارت صحیح‌تر برای صیافت از حرفه و شغل‌شان در یک مکان دور هم جمع شـده‌اند. برای بیمه برای مسکن، برای هر گونه مشوق مرتبط با حرفه سینمایی‌شان. «خانه سینما» پیش از این این گونه امور را دنبال می‌کرد. صنوف مختلف سـینمایی با نقاوه‌هایی که باهم داشتند، زیر چتر یک نام – «خانه سینما» – کنار هم قرار می‌گرفتند تا بتوانند از این هرگذر مسائل مشترک‌شان را حل کنند.

نزدیک به سه ماه است که درخواست ملاقات با آقای «منتظر المهدی» رییس تاجی خبر را داده‌ام. هم من درخواست داده‌ام و هم آقای «شاهرخ دستور تیار» مجری طرح فیلم خانه پدری. هیچ اجابتی به ما داده نمی‌شود. خیلی راحت و پوست کنده‌تر بگویم ما را آدم حساب نمی‌کنند که جواب ما را بدهند. لااقل بگویند‌الان وقت نداریم. الان مشکلی هست و از این حرف‌ها و بهانه‌ها.

بد نیسـت در اینجا به این نکته اشـاره کنم. در آن سالی که «خانه سینما» تاسیس شد، من عضو هیات مدیره نخسـتین دوره انجمن تهیه‌کنندگان سینمای ایران» معاون امور سـینمایی وقت داده بود به انجمن آمد. دفترچه‌ای که در آن معاونت امور سینمایی پیشنهاد تاسیس «خانه سینما» را داده بود. به جز انجمن تهیه‌کنندگان هنوز هیچ انجمن دیگری شکل نگرفته بود. اما بسـتر آماده بود تا صنوف دیگر سینمایی بتوانند انجمن‌های خود را شکل دهند. نسـیم شکل گیری این تشکل‌ها وزیدن گرفته بود. انجمن کارگردانان، بازیگران، فیلمبرداران و دیگر صنوف آمادگی شکل گرفتن داشتند و همین بستر آماده معاونت امور سینمایی را بر آن داشته بود تا دست به کار شود و اینکار کار را در دست گیرد. این چنین می‌توانسـت در جهت سیاسـت‌های خود، صنوف را در یک مکان گردهم آورد برای نخسـتین بـار در آن مجمع ۱۱ نفره- ۹نفر صنوف و دو نفر بازرس- من با تشکیل خانه سینما مخالفت کردم. فقط به این دلیل که پیشنهاد آن را دولت داده بود. پرسش این بود: چه به دلیل دولت باید برای ما سندیکا تشکیل دهد؟ این کار باید توسـط خود صنوف انجام می‌شد. طبیعی است در صورت دخالت دولت تلاش می‌شد تا آن تشکیلات همسـو با سیاسـت‌های دولت باشد و این دیگر استقلال را از آن سندیکا می‌گرفت. دوستان امیدوارم من را ببخشند. چون آنها تلاش زیادی در دفترچه بودند و من تنها فرد مخالف آن نخسـتین کسی بودم که با تشکیل «خانه سینما» مخالفت کردم. «خانه سینما»ای‌که قرار بود هم‌جهت با سکوت سطح پایین‌اش فرض می‌کنیم که در یک سطح هستیم که البته چنین نیست. با این فرض من علاوه بر مالکیت نیمی از فیلم، سازنده آن نیز هستم. من مولف آن هسـتم. چه کسی جواب این را می‌دهد؟ کدام مسوولی جواب این مساله را می‌خواهد بدهد؟ کدام مسوولی عمر طولانی در همان سمت و مسوولیتش دارد؟ به جز انگشـتشمار کسـانی نظیر آقای «بهرام شفیع» - مجری محترم برنامه تلویزیونی ورزش و مردم - که نزدیک سـه دهه اسـت در این سمت اسـت، چه کس دیگری توانسـته در سمت خود باقی بماند؟ شخصا کس دیگری را سراغ ندارم. آن عده از مدیران که گاه به‌گونه‌ای با ارباب رجوع خود رفتار می‌کنند. در پست و سمت خودشان عمر کوتاهی دارند. مگر قرار نیسـت همین‌ها با کسانی که با آنها سروکار دارند چشم در چشم شوند؟ بلاخره اینجا و آنجا روزی خارج از این مسوولیت با آنها روبه‌رو خواهند شد. چه خواهند گفت؟ بلاخره روزی ما هم، یکدیگر را در یک مراسم سینمایی، جایی، خیابانی خواهیم دید.

من به‌عنوان کسی که نزدیک به ۳۰سال در عرصه فیلمسازی کار می‌کند چرا نتوانم با شریکم دیدار کنم؟

تا مامشکل «خانه پدری» حل نشده، نمی‌توانید فیلم تازه‌ای را شروع کنید؟

امیدوارم، قضایه گونه‌ای نباشد که نتوانم پروانه ساخت برای فیلم تازه‌ام بگیرم. امیدوارم با درخواست پروانه ساخت برای یک فیلم، با مشکلاتی که ریشه در فیلم «خانه پدری» دارد مواجه نشـوم. بتوانم پروانه بگیرم. هرچند باید بگویم پروانه ساخت فیلم تازه، با کدام انگیزه؟ با کدام اشتیاق؟ با کدام دل سبز؟ مگر کسی در چنین شرایطی می‌آید در سینما سرمایه‌گذاری کند؟

نوعی دلسـوختگی در لحنش است. به فکر فرو می‌رود. از داستان غمبار فیلم خودش به داستان غمبار سینمای ایران رسیده است. جایی که گمان می‌کند تا این مشـکل حل نشود تمامی آن مشکلات لاینحل باقی خواهند ماند. شاید از همین‌روست که تلاش می‌کند این موضوع را توضیح دهد:

سینمای ایران سردرگم‌ترین و بی‌آینده‌ترین روزهای خودش را می‌گذراند. هیچ‌کس نمی‌تواند به جز صبر- که به تنها انگیزه تبدیل شـده اسـت – هیچ آینده‌ای را برای سینما تصور کند.

و باز هم سـکوت و بهت. عباری جای سرد نیم‌خورده‌اش را به دهان می‌برد. ارام است. لحنی بعد می‌برسد:

گا زمانی تشکلی صنفی به نام «خانه سینما» وجود داشت که می‌شد از طریق آن، مسایل و مشکلاتی را در چارچوب قانون پیگیری کرد. حالا دیگر نیست و این هم از بخت بد شماسـت که در چنین شـرایطی فیلم خانه پدری دچار مشکل شده است. هر چه بود بلاخره این امکان در آنجا فراهم بود که بتوان کاری را جلو برد. آیا با بسته شدن «خانه سینما» سینمای ایران آسیب‌پذیرتر نشده است؟

همین‌طور اسـت. حتی در حد یک پاتوق که بتوانیم دوستان را ببینیم. این امکان دریغ شده اسـت. «خانه سینما» در کمترین حالت می‌توانسـت چنین نقشی داشـته باشد. یعنی در حد یک محل برای دیدار با دوستان اهل سینما. چیزی مثل «کافی‌شاپ». در این دیدارها می‌توانستند مشکلات‌شان را با هم در میان بگذارند تا راحلی برای آن پیدا شود و از این رهگذر دلخوشی‌هایی پیدا کنند. من دیگر به این امید نیسـتم که «خانه سینما»یی مجددا راه‌اندازی شود که بتواند نقش خود را ایفا کند. لااقل در شرایط فعلی بعید به نظر می‌رسد. با این اسـاسنامه‌ای که اخیرا قرار شده توسط گروهی از همکاران نوشته شود، «خانه سینما» چشم‌انداز روشنی نخواهد داشت. امیدوارم «خانه سینما» با اختیاراتی مشـابه اختیارات «ملکه الرابیت» در این اسـاسـنامه جدید تعریف نشده باشد. حداقل اختیارات اجرایی برای آن در نظر گرفته باشند! اختیاراتی که بتوان از این رهگذر یک خواسته قانونی را پیگیری کرد.

گا وقتی شما به‌عنوان یک سینماگر به یک مشکل برمی‌خورید، مشکل‌تان را باید به چه مشـکل پیگیری کنید؟ فردی؟ یا به شکل گروهی در قالب یک تشـکل؟ گویا الان رسم بر این اسـت که هر کس فردی مشکلش را پیگیری کند؟

گویا در همان لحظه، سـکوت می‌کند، من هم ترجیح می‌دهم به احترام او سکوت کنم. سکوت معنادارتری است. لحظاتی اینچنینی در سکوت سپری می‌شود. چندی بعد او است که به حرف می‌آید و سکوت را می‌شکند.

فیلم «بازباران» نخسـتین فیلم ایرانی بود که برای فسـتیوال کن انتخاب شد. اما فیلم توسط وزارت ارشاد از «کن» برگردانده شد. آن سال، من خودم فیلم را فرسـتاده بودم. البته حرفی از سوی مسوولان در این خصوص که نمی‌توان فیلم را فرسـتاد بر زبان نیامده بود. کسی چیزی نگفته بود. اما وقتی فیلم فرسـتاده شد با یکباره ماجراهای بعدی پیش آمد. با بازگرداندن فیلم از جشـنواره «کن»، یک شش از سینمای ایران – در سال ۱۳۷۲ – گرفته شد.

۱۹ سال پیش با چنین اقدامی، آن هم به دلایل کاملا غیرمنطقی و سلیقه‌ای، شانس بزرگی از من دزدیده می‌شود و باز به دلایل طولانی این زخم بر دهن و روح من باقی می‌ماند.

گا چرا در طول این مدت، نزدیک به دو سال سکوت کردید؟ با هیچ رسانه‌ای گفت‌وگو نکردید؟ گویا برای گفت‌وگو خیلی تحت فشار بودید؟

به‌خاطر منافع فیلم نمی‌خواستم صحبت کنم. می‌دانید در وینز با غلط بودن این روش اطمینان ندارم اما هر حرفی که زده می‌شود نتیجه دیگری به بار می‌آورد.

خیلی دل پری دارید! نمی‌خواهید سردلتان را باز کنید و حرف بزنید؟

بسـیاری از حرفهایم از سـال ۱۳۶۳ تا به امروز در سکوت دفن شدند. فراموش نشان نکردم اما تلاش کردم‌اثر دیگر دغدغه‌ام نباشند. هم‌اکنون بدوداند و همچنان هم‌اکنون هم‌اکنون هم‌اکنون. بلاهایی در ارتباط با همه فیلم‌هایم متحمل شدم. در اغلب موارد حق زیادی برای خودم قایل نبودم‌ام و همین باور، سکوت‌های ما توجیه می‌کرد. بهتر است به فکر فیلم بعدی‌ام باشم. به بیدار کردن مسائل خفته.

شـما همه‌ای بر سر فیلم «آنـــسوی آتش» چه رفت؟ می‌دانید بر سر فیلم «بازباران» چه رفت؟ بر سر فیلم «پوران با نیوون»؟ آنچه که باید بر زبان آورد حرف نیست‌انفجار است.

کیانوش عیاری در همان لحظه، سـکوت می‌کند، من هم ترجیح می‌دهم به احترام او سکوت کنم. سکوت معنادارتری است. لحظاتی اینچنینی در سکوت سپری می‌شود. چندی بعد او است که به حرف می‌آید و سکوت را می‌شکند.

فیلم «بازباران» نخسـتین فیلم ایرانی بود که برای فسـتیوال کن انتخاب شد. اما فیلم توسط وزارت ارشاد از «کن» برگردانده شد. آن سال، من خودم فیلم را فرسـتاده بودم. البته حرفی از سوی مسوولان در این خصوص که نمی‌توان فیلم را فرسـتاد بر زبان نیامده بود. کسی چیزی نگفته بود. اما وقتی فیلم فرسـتاده شد با یکباره ماجراهای بعدی پیش آمد. با بازگرداندن فیلم از جشـنواره «کن»، یک شش از سینمای ایران – در سال ۱۳۷۲ – گرفته شد.

۱۹ سال پیش با چنین اقدامی، آن هم به دلایل کاملا غیرمنطقی و سلیقه‌ای، شانس بزرگی از من دزدیده می‌شود و باز به دلایل طولانی این زخم بر دهن و روح من باقی می‌ماند.

گا چرا در طول این مدت، نزدیک به دو سال سکوت کردید؟ با هیچ رسانه‌ای گفت‌وگو نکردید؟ گویا برای گفت‌وگو خیلی تحت فشار بودید؟

به‌خاطر منافع فیلم نمی‌خواستم صحبت کنم. می‌دانید در وینز با غلط بودن این روش اطمینان ندارم اما هر حرفی که زده می‌شود نتیجه دیگری به بار می‌آورد.

خیلی دل پری دارید! نمی‌خواهید سردلتان را باز کنید و حرف بزنید؟

بسـیاری از حرفهایم از سـال ۱۳۶۳ تا به امروز در سکوت دفن شدند. فراموش نشان نکردم اما تلاش کردم‌اثر دیگر دغدغه‌ام نباشند. هم‌اکنون بدوداند و همچنان هم‌اکنون هم‌اکنون هم‌اکنون. بلاهایی در ارتباط با همه فیلم‌هایم متحمل شدم. در اغلب موارد حق زیادی برای خودم قایل نبودم‌ام و همین باور، سکوت‌های ما توجیه می‌کرد. بهتر است به فکر فیلم بعدی‌ام باشم. به بیدار کردن مسائل خفته.

شـما همه‌ای بر سر فیلم «آنـــسوی آتش» چه رفت؟ می‌دانید بر سر فیلم «بازباران» چه رفت؟ بر سر فیلم «پوران با نیوون»؟ آنچه که باید بر زبان آورد حرف نیست‌انفجار است.

کیانوش عیاری در همان لحظه، سـکوت می‌کند، من هم ترجیح می‌دهم به احترام او سکوت کنم. سکوت معنادارتری است. لحظاتی اینچنینی در سکوت سپری می‌شود. چندی بعد او است که به حرف می‌آید و سکوت را می‌شکند.

فیلم «بازباران» نخسـتین فیلم ایرانی بود که برای فسـتیوال کن انتخاب شد. اما فیلم توسط وزارت ارشاد از «کن» برگردانده شد. آن سال، من خودم فیلم را فرسـتاده بودم. البته حرفی از سوی مسوولان در این خصوص که نمی‌توان فیلم را فرسـتاد بر زبان نیامده بود. کسی چیزی نگفته بود. اما وقتی فیلم فرسـتاده شد با یکباره ماجراهای بعدی پیش آمد. با بازگرداندن فیلم از جشـنواره «کن»، یک شش از سینمای ایران – در سال ۱۳۷۲ – گرفته شد.

۱۹ سال پیش با چنین اقدامی، آن هم به دلایل کاملا غیرمنطقی و سلیقه‌ای، شانس بزرگی از من دزدیده می‌شود و باز به دلایل طولانی این زخم بر دهن و روح من باقی می‌ماند.

خانه پدری

گذشتش با سکوت مظلومانه

کیومرث پوراحمد
کارگردان

● نوشـتن درباره «کیانوش عیاری» کار سـختی اسـت. نه اینکه حرفی نباشد، نه. سـخت اسـت، چون باید از کارگردانی حرف زد که در نوع خودش در سینمای ایران یگانه است. همین یگانگی است که کار را سخت می‌کند. عیـاری گنجینه‌هایـی را بسر تاریخ سـینمای ایران اضافه کـرده که هر کدام شایسته بیشترین تشویق‌هاسـت. گنجینه‌هایی مثل «آن سوی آتش»، «بـودن و نبـود» و «خانـه پدری». اما بـا تمام این هـا، با مقام شـأن بالایی که عیاری در سـینمای ایـران دارد، هیچوقت نه‌تنها از او قدردانی نشـده که حتی نسبت به کاری که انجام داده و فیلمی که سـاخته می‌پرسی دیده، برای همین است که می‌گویم نوشتن از عیاری سـخت اسـت. نوشـتن از مردی که همیشـه و همواره، با سکوت م